

## الهیات و احتمالات (کاوشی مورد پژوهانه و دفاعی شرطی مدارانه)

احمد عبادی<sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۱۱/۲۸ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۰/۷)

### چکیده

این پژوهش به یک نمونه از تعامل و هم‌اندیشی میان دو حوزه الهیات و احتمالات می‌پردازد. یکی از مهم‌ترین نقدها به طبیعت‌گرایی خداناباورانه، استدلال بی‌زی است که از دو انگاره اصلی تشکیل شده است: نخست، احتمال اطمینان‌بخشی قوای شناختی یک است ( $P(R)=1$ ) و دوم، احتمال اطمینان‌بخشی این قوا در ترکیب طبیعت‌گرایی و تکامل  $P(R/N\&E)$  پایین یا نامشخص است. موافقان طبیعت‌گرایی خداناباورانه نقدهایی را بر این استدلال وارد کرده‌اند: ۱. پایین بودن اطمینان‌بخشی قوای شناختی در ترکیب طبیعت‌گرایی و تکامل دلیلی برای ردّ اطمینان‌بخش بودن قوای شناختی نیست، ۲. اگر ناقض شدن قابلیت اطمینان قوای شناختی توسط طبیعت‌گرایی تکاملی به معنای کنار گذاشتن باور به هر چیزی، از جمله خود طبیعت‌گرایی تکاملی است، نتیجه‌ای فراتر از پیامد واقعی نقض اطمینان‌بخشی قوای شناختی گرفته‌ایم، ۳. وجود شواهد مستقل برای اطمینان‌بخشی قوای شناختی، خودشکنی طبیعت‌گرایی تکاملی را از بین می‌برد. ما معتقدیم می‌توان به اشکالات مطرح‌شده پاسخ داد. در دفاع از این استدلال چند نکته و افزوده شایسته توجه است: ۱. ارزش احتمالاتی اطمینان‌بخشی قوای شناختی در ترکیب طبیعت‌گرایی و تکامل، پایین یا نامشخص است و نه اینکه فقط پایین باشد، ۲. در فهم معنای نقض شدن اطمینان‌بخشی قوای شناختی سوء برداشت وجود دارد، ۳. مشکل عدم وجود شواهد کافی برای اطمینان‌بخشی قوای شناختی، به دلیل عامل شناختی بودنش به کلی مطرح نیست. هدف این پژوهش، دفاع از استدلال بی‌زی در برابر نقدهای طبیعت‌گرایی تکاملی در اطمینان‌بخشی قوای شناختی با نگاهی تحلیلی، تکمیلی و انتقادی است.

**کلید واژه‌ها:** احتمال شرطی، طبیعت‌گرایی خداناباورانه، اصل بی‌تفاوتی، روش‌شناسی دین‌پژوهی.

## ۱. مقدمه

این نوشتار، به دنبال کاوش در نسبت و نحوه تعامل دو حوزه معرفتی الهیات و احتمالات است. این دو چه نسبتی با یکدیگر دارند؟ و چگونه تعامل و هم‌اندیشی می‌کنند؟ پاسخ به این پرسش‌ها را به صورت مورد پژوهانه<sup>۱</sup> جستجو می‌کنیم. نمونه‌ای که بررسی خواهد شد، بهره‌گیری از استدلال احتمالاتی در ردّ طبیعت‌گرایی خداناباورانه است. در این پژوهش با نگاهی تحلیلی، تکمیلی و انتقادی درصدد هستیم از موضع پلنتینگا در مقابل نقدهای طبیعت‌گرایی تکاملی<sup>۲</sup> در مسأله اطمینان‌بخشی قوای شناختی<sup>۳</sup> با تکیه بر قضیه بیز دفاع کنیم و افزوده‌هایی نیز در جهت تکمیل آن بیفزاییم و از این رهگذر نمونه کاملی از نسبت و تعامل دو گستره‌ی الهیات و احتمالات را معرفی و تبیین نماییم. موافقان طبیعت‌گرایی، در این مسأله بر دو نکته اصلی تأکید دارند، نخست، پیوندی میان باور و رفتار وجود ندارد و دوم، اهمیتی در درستی یا نادرستی باورها وجود ندارد. پلنتینگا با هر دو آموزه طبیعت‌گرایی مخالف است و نشان می‌دهد که طرفدار طبیعت‌گرایی، هر دیدگاهی که در خصوص ربط باور و رفتار داشته باشد، وقتی تکامل را می‌پذیرد باید عدد پایینی به احتمال R اختصاص دهد. پس، ادعای اصلی پلنتینگا در استدلال مورد بحث، آن است که احتمال R، با قبول توأمان N&E، پایین است و این دربرگیرنده تمام اعتقادهایی می‌شود که قوای شناختی ما ایجاد کرده است، از جمله باور به خود طبیعت‌باوری. از این رو، او معتقد است که پذیرش توأمان طبیعت‌باوری و تکامل معقول نیست، در حالی که این مشکل در پذیرش همزمان خداباوری و نظریه تکامل وجود ندارد.

از این رو، نخست، دیدگاه طبیعت‌گرایانی مانند دنت<sup>۴</sup>، داوکینز<sup>۵</sup>، چرچلند<sup>۶</sup>، سوبر<sup>۷</sup>، فیتلسون<sup>۸</sup> و... درباره فرآیند شکل‌گیری باور، آنگاه که از نظریه تکامل برای تبیین دیدگاه‌شان استفاده می‌کنند، بیان می‌شود. دوم، به استدلال احتمالاتی علیه N&E می‌پردازم. سپس، نقدهای طرفداران طبیعت‌گرایی بر استدلال پلنتینگا تشریح می‌شود. در پایان، تلاش می‌کنم با نگاهی انتقادی، ضمن بیان نقاط قوت و ضعف استدلال

1. case study

۲. evolutionary naturalism از این پس به صورت مخفف N&E خواهد آمد.

۳. reliability of cognitive faculties از این پس به صورت مخفف R می‌آید.

4. Daniel Dennett

5. Richard Dawkins

6. Patricia Churchland

7. Elliott Sober

8. Branden Fitelson

احتمالاتی، آن را توسعه داده و چند افزوده به آن بیفزاییم.

## ۲. پیشینه

مسئله پژوهش، استدلال احتمالاتی در نقد طبیعت‌گرایی است. هرچند نزاع با طبیعت‌گرایی مورد بررسی محققان داخلی قرار گرفته، مانند «نقد طبیعت‌گرایی از منظر آلون پلنتینگا» (۱۳۹۷) و «بررسی استدلال تکاملی پلنتینگا علیه طبیعت‌باوری و نقد سوسا و پاسخ پلنتینگا» (۱۳۹۸)، اما جنبه احتمالاتی این نزاع در کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقالات همواره مغفول مانده است. هدف این پژوهش، کاوش انتقادی در طبیعت‌گرایی خداناباور با رهیافتی مورد پژوهانه و با تمرکز بر استدلال بی‌زی پلنتینگا است که مسئله جدید است. البته نزاع پلنتینگا با مدافعان طبیعت‌گرایی در بررسی جنبه‌های احتمالاتی خداناباوری و خداناباوری در ادبیات علمی انگلیسی به تفصیل صورت گرفته که در ارجاعات ذکر شده است (برای مثال، بنگرید در شماره‌های: 4, 7, 8, 12).

## ۳. ترکیب N&E

نظریه تکامل<sup>۱</sup> برای طبیعت‌گرایی خداناباورانه<sup>۲</sup> اهمیت ویژه دارد، به اندازه‌ای که طبیعت‌گرایانی مثل داوکینز رد هرگونه امر فراطبیعی را به‌عنوان امری موهوم که پیش از دوره جدید در علم وجود داشت به داروین<sup>۳</sup> (۱۸۰۹-۱۸۸۲) و نظریه‌اش منتسب می‌کنند [2, p. 163]. از این‌رو، طبیعت‌گرایی در نظریه‌های هستی‌شناختی و به‌طور ویژه درباره آموزه خلقت به‌شدت وابسته به نظریه تکامل است که مبتنی بر دو آموزه اصلی است:

۱. پیوندی میان باور و رفتار وجود ندارد: بر مبنای تکامل طبیعت‌گرایانه، تمام آنچه برای سازگاری مورد نیاز می‌باشد آن است که ساختارهای نورونی<sup>۴</sup> فیزیکی ما نوعی رفتارهای سازگار با محیط ایجاد کنند. قوای شناختی<sup>۵</sup> انسان بعد از چند میلیون سال از طریق انتخاب طبیعی تولید شده‌اند و مهم‌ترین مسئله درباره مغز انسان آن است که تکامل یافته و عملکرد اصلی آن به حرکت درآوردن انسان به شکل مناسب است. دنت این قوا را به‌وضوح حاصل نوعی نظام عصبی می‌داند تا جاندار را قادر سازد از طریق

---

1. theory of evolution  
2. atheistic naturalism  
3. Charles Darwin  
4. neural structure  
5. cognitive faculties

تکامل، بقای خود را تضمین کند، هدف این قوای شناختی، قرار دادن قسمت‌های مختلف بدن موجودات در جایی است که موجب نجات جاندار شود [3, pp. 70-80]. در بحث باورها و اینکه چه چیزی باور به‌شمار می‌آید، نظر چرچلند بر این است که باورها، یک ساختار بلندمدت در سیستم عصبی مغز هستند. این ساختار عصبی شامل نورون‌های بسیاری است که به‌هم متصل‌اند، مغز انسان عادی شامل صد تا دویست میلیارد نورون است و این نورون‌ها از طریق سیناپس<sup>۱</sup> (محل انتقال دو سلول عصبی) با نورون‌های دیگر ارتباط برقرار می‌کنند. تحت شرایط خاص، نورونی با یک نورون دیگر می‌سوزد، به این معنا که، یک ضربه الکتریکی تولید می‌شود. این ضربه می‌تواند از طریق کابل‌های نورونی اعصاب فیزیکی را به عضلات یا غدد متصل کند، و باعث انقباض عضلانی و این نوع رفتارها گردد. بنابراین از نگاه چرچلند، باورها یک رویداد یا ساختاری عصبی هستند (نک: 1).

**۲. درستی یا نادرستی باورها اهمیتی ندارد:** چون باورها بر اساس خواص فیزیکی تعیین می‌شوند، در نتیجه، بر اساس مقیاس تکاملی هرچه بیشتر پیشرفت کنیم، ساختارهای عصبی پیچیده و پیچیده‌تری خواهیم یافت. در یک نقطه خاص از این فرآیند چیزی به‌عنوان باور به‌وجود می‌آید، و این باور یا درست است یا نادرست. یعنی در سطح معینی از پیچیدگی، این ساختارهای عصبی شروع به نمایش دادن محتوای اعتقادی می‌کنند. و این یک حقیقت است خواه محتوا به خواص عصبی-فیزیولوژیکی<sup>۲</sup> تقلیل‌پذیر باشد یا بر آن‌ها تأثیر گذارد [9, pp. 461-465]. پلنتینگا با هر دو آموزه طبیعت‌گرایی مخالف است و نشان می‌دهد که طرفدار طبیعت‌گرایی، هر دیدگاهی که در خصوص ربط باور و رفتار داشته باشد، وقتی تکامل را می‌پذیرد باید عدد پایینی به احتمال R اختصاص دهد. اما چه عددی؟ به نظر می‌رسد نمی‌توان عدد دقیقی ارائه داد، تنها سخن دقیق در اینجا آن است که بگوییم این عدد یا خیلی پایین<sup>۳</sup> یا نامشخص<sup>۴</sup> است.

#### ۴. تقریر استدلال علیه N&E

پلنتینگا در اکثر مصاحبه‌ها، مناظره‌ها، مقالات و کتاب‌هایش درصدد است که نشان دهد

1. synapse  
2. neuro-physiological  
3. low  
4. inscrutable

علم، مقابل طبیعت‌گرایی و در سازگاری با دین است. از نظر او، طبیعت‌گرایی دیدگاهی است که تمام آن‌چه در جهان وجود دارد را صرفاً در جهان توصیف‌شده در علوم طبیعی خلاصه می‌کند و به انکار وجود خدا و هر چیزی شبیه او می‌پردازد. لذا این دیدگاهی است که نه‌تنها در برابر دین، بلکه از نظر پلنتینگا بر ضد دانش مدرن نیز قرار می‌گیرد. به‌طور خاص و بنابر مسأله نوشتار حاضر، او در تلاش است تا استدلال کند که هیچ شخص معقولی نمی‌تواند همزمان، هم طبیعت‌گرایی و هم نظریه تکامل را بپذیرد؛ بنابراین، از نظر او برخلاف تصور رایج، تضادی عمیق میان علم و تکامل‌باوری طبیعت‌گرایانه وجود دارد. یکی از مهم‌ترین استدلال‌های پلنتینگا علیه وحدت‌انگاری طبیعت‌گرایی و نظریه تکامل، قابل اطمینان بودن قوای شناختی است. مقصود از قوای شناختی، کنش‌ها و روندهایی است که باعث ایجاد باور یا معرفت در انسان می‌شود، مثل حافظه، ادراک، شهود پیشین، حس همدردی، درون‌نگری و استقراء [9, p. 312]. در دیدگاه پلنتینگا، این قوا در اکثر مواقع قابلیت اطمینان‌بخشی دارند، اما طبق تکامل طبیعت‌گرایانه، کارکرد اصلی قوای شناختی ما، در تولید باورهای صادق و واقع‌نا نیست، بلکه تضمین‌کننده بقاء و موفقیت ما در تولید مثل است. از این‌رو، اولویت ابتدا سازگاری با محیط است و دلیلی وجود ندارد به صدق باورهای این قوا اهمیت کنیم.

پلنتینگا «استدلال تکاملی علیه طبیعت‌گرایی» خود را در چارچوب بیزی طراحی می‌کند. مقصود اصلی این استدلال آن است تا نشان دهد  $P(N\&E/R)$  پایین است.<sup>۱</sup> پلنتینگا برای انجام این کار از قضیه بیز<sup>۲</sup> استفاده می‌کند. هر گاه بخواهیم احتمال وقوع یک رخداد را در صورت وجود شرایطی خاص محاسبه کنیم از این احتمال شرطی<sup>۳</sup> استفاده می‌کنیم. مطابق تقریر پلنتینگا، اگر  $N\&E$  ترکیب دو دیدگاه طبیعت‌گرایی و تکامل باشد و  $R$  قابلیت اطمینان‌بخشی قوای شناختی باشد، آنگاه می‌توان نسبت‌های احتمالاتی مرتبط با قضیه بیز که تابعی از سه مقدار دیگر خواهد بود را بدین شکل تعریف کرد:

$$P(N\&E/R) = \frac{P(R/N\&E) \cdot P(N\&E)}{P(R)}$$

۱. یعنی احتمال  $(P)$  طبیعت‌گرایی و تکامل  $(N\&E)$  به شرط اطمینان‌بخشی قوای شناختی  $(R)$  پایین است.

2. Bayes Theorem

3. conditional probability

به اعتقاد پلنتینگا، پذیرش اعتمادپذیری قوای ادراکی ما در تولید باور صادق، به این امر بستگی دارد که تعیین کنیم بین باور و رفتار چه ارتباطی وجود دارد. پرسش اصلی در اینجا آن است که آیا قوای شناختی ما که باور تولید می‌کند، آیا باور می‌تواند برای ما رفتار تولید کند؟ طبیعت‌گرایان ربط علی باور به رفتار را به دلیل آنکه باور در زنجیره علی منجر به رفتار، هیچ نقشی ندارد، نمی‌پذیرند. یعنی باور به کلی از تأثیر علی در رفتار (یا هر چیز دیگری) بی‌بهره است. در این دیدگاه، حرکات و رفتار ما معلول تکانه‌های عصبی است که خود معلول شرایط زیستی دیگری از جمله انگیزش حسی است. در این زنجیره علی تا مرحله رفتار، باور جایی ندارد. برخلاف دیدگاه طبیعت‌گرایان، پلنتینگا اعتقاد دارد باید به  $P(R)$  ارزشی بسیار نزدیک به ۱ اختصاص دهیم؛ زیرا به  $R$  باور داریم [18, p. 228]. از نظر پلنتینگا بر مبنای درک عرفی‌مان، باور داریم که قوای معرفتی ما تا حدود زیادی اطمینان‌بخش هستند. از این‌رو، می‌توان نتیجه گرفت که « $(P(R) = 1)$ ». در حالی که، طبیعت‌گرایان وجود باور با محتوای خاص در این موجودات را تصدیق می‌کنند، اما اینکه آن محتوا درست باشد یا نه، طبق این دیدگاه هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

همچنین پلنتینگا استدلال می‌کند که  $P(R/N\&E)$  پایین یا نامشخص است. در نظر او، طبیعت‌گرایی که به تکامل باور دارد، دلیل متقنی علیه این پیش‌فرض اولیه، یعنی اعتمادپذیری قوای ادراکی، خواهد داشت و منطقاً باید آن را انکار کند [10, p. 641]. حال چرا؟ به این دلیل که به اقتضای نظریه تکامل، ساختار عصبی - فیزیولوژیکی‌مان، هم علیت رفتارهای سازگار با محیط ما هستند که هدفشان بقای ماست و هم علت یا تعیین‌بخش محتوای آن باورها است، اما لزومی ندارد که فکر کنیم محتوای باوری که از این طریق تعیین یافته، صادق است. تمام آن چه برای بقا و سازگاری احتیاج داریم، آن است که سیستم عصبی، برای رفتار انطباقی تولید کند. البته این سیستم، محتوای باورها را نیز متعین می‌کند، اما اینکه محتوای باور صادق یا کاذب باشد، تفاوتی در سازگاری ایجاد نمی‌کند [9, p. 327].

در مقابل، درستی این باورها از نظر پلنتینگا نقش حیاتی در زندگی ایجاد می‌کند و عمل سازگاری را بهبود می‌بخشد. ادعای اصلی پلنتینگا در استدلال مورد بحث، آن است که احتمال اعتمادبخش بودن قوای شناختی انسان، با قبول توأمان  $N\&E$ ، پایین یا نامشخص است و این دربرگیرنده تمام اعتقادهایی می‌شود که قوای شناختی ما ایجاد کرده‌اند، از جمله

باور به خود طبیعت‌گرایی. از این‌رو، او معتقد است که پذیرش توأمان N&E معقول نیست؛ پس، نتیجه می‌گیرد که ترکیب N&E خودشکن است. هدف استدلال، نشان دادن این نیست که N&E احتمالاً کاذب است یا آنکه احتمالی کمتر از خداباوری سنتی<sup>۱</sup> (TT) دارد، بلکه آن است که نباید این ترکیب را باور کرد [15, pp. 234-235]:

۱.  $P(R/N\&E)$  پایین یا نامشخص است. ۲. بنابراین، N&E، گزاره R را نقض می‌کند و باور کردن آن، باید باور به R را متوقف کرد. ۳. با باور نکردن R، باید از موافقت با هر چیز دیگری نیز دست کشید. ۴. اگر شما به N&E باور داشته باشید، باید از موافقت با N&E اجتناب کنید (N&E خودشکن است). نتیجه: شما نباید به N&E باور داشته باشید.

### ۵. اشکالات این استدلال

موافقان طبیعت‌گرایی اشکالاتی را بر استدلال احتمالاتی پلنتینگا وارد کرده‌اند. این اشکالات عبارتند از:

#### ۵-۱. عدم رد R با پایین بودن $P(R/N\&E)$

از نظر فیتلسن و سوپر، اگر  $P(R/N\&E)$  پایین هم باشد، این موجب باور نکردن R، توسط طرفداران N&E نخواهد شد [نک: 3]؛ زیرا افرادی که به N&E باور دارند، ممکن است دلایل دیگری برای باور به R داشته باشند. مثلاً، آنها ممکن است استدلال کنند که گزاره‌ای پایه است که نیازی به حمایت نظری ندارد، یا آنکه R اعتبار معرفتی خود را از چیزی غیر از نظریه طبیعت‌باوری تکاملی می‌گیرد.

اگر شما احتمال اختصاص داده‌شده به  $P(R/N\&E)$  را ندانید همان که پلنتینگا مقدار نامشخص می‌خواند، باز هم همین نکته برقرار است. افراد معتقد به N&E نباید توجه کنند که نامشخص بودن این احتمال برای آنها، دلیلی برای رد R است. برای مثال، کسانی که توأمان معتقد به «نظریه نسبیت خاص» و «پروندگان پرواز می‌کنند»، بوده و به‌خوبی با آنها آشنا هستند، نمی‌دانند که باید چه مقداری به عبارت زیر اختصاص دهند:

(پرواز پروندگان / نسبیت خاص) P

خصوصاً اگر احتمال یک کمیت واقع‌بینانه باشد، با این حال، این نشان نمی‌دهد که آنها نباید به نسبیت خاص باور داشته باشند. همین امر بر استدلال پلنتینگا مبنی بر

نامشخص بودن مقدار احتمال  $R$  برای طبیعت‌گرایی هم صدق می‌کند. به این معنا که، از آن‌جا که پلنتینگا تصور می‌کند طبیعت‌گرا احتمالی برای  $R$  در نظر نمی‌گیرد، پس نباید به  $R$  باور داشته باشد که پیش‌فرضی نادرست است؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد ممکن است آنها دلایلی دیگر داشته باشند، مثلاً  $R$  را پایه‌ای بدانند و...

از سوی دیگر، اصل بی‌تفاوتی<sup>۱</sup> به این معنا که اگر برای نسبت دادن یکی از چند گزینه به جای گزینه‌های دیگر به موضوع موردنظرمان دلیلی معلوم در دست نباشد، آنگاه متناسب با این آگاهی، ادعای درستی هر یک از این گزینه‌ها دارای احتمال یکسان است. معیوب و ناقص است؛ زیرا ادعای به‌دست آوردن احتمالات از جهل و بی‌اطلاعی دارد. استدلال پلنتینگا این اشتباه اضافی را دارد که بی‌اطلاعی از احتمالات (یعنی ندانستن مقدار تخصیص داده‌شده به یک احتمال)، راهنمایی برای باور است [4, p. 124]. با توجه به این نکات، به نقل قول زیر از کتاب تضمین و کارکرد درست<sup>۲</sup> توجه کنید که در آن پلنتینگا اولین مقدمه استدلالش را توجیه می‌کند: «کسی که  $N\&E$  را باور دارد و همزمان، گرایش مناسب نسبت به  $P(R/N\&E)$  را ندانم‌باوری [یا درجه پایینی از باور] می‌داند، به‌روشنی دلایلی خوب برای ندانم‌باوری نسبت به اعتبار  $R$  نیز دارد. او هیچ اطلاع دیگری درباره  $R$  ندارد... اما منبع اطلاعاتی او، دلیلی برای باور داشتن یا نداشتن  $R$  به او نمی‌دهد» [15, p. 229]. توجه داشته باشید که پلنتینگا فرض می‌کند که فرد معتقد به طبیعت‌باوری تکاملی، غیر از خود  $N\&E$ ، هیچ مبنای دیگری ندارد درباره اینکه چه فکری درباره  $R$  کند. پس چون پلنتینگا اطلاعی از  $R$  ندارد این نتیجه را می‌گیرد که طبیعت‌گرایی دلیلی برای باور داشتن و نداشتن به  $R$  ندارد؛ در حالی که، پلنتینگا در آثار خود، هرگز نتوانسته از این فرض دشوار دفاع کند.

همچنین فودر<sup>۳</sup> بیان می‌کنند که پلنتینگا از این واقعیت غافل است که احتمالاً یک صفت در حال تکامل، بستگی به دسترس‌پذیری<sup>۴</sup> آن صفت دارد. از نظر فودر، خطای پلنتینگا آنجا است که او این واقعیت را نادیده می‌گیرد که احتمال تکامل یافتن صفات، تنها منوط به سازگاری نیست، بلکه به «دسترس‌پذیری» نیز بستگی دارد. برای مثال، دلیل اینکه گورخرها دارای سلاحی برای دفع حمله شیرها نیستند، آن نیست که این سلاح، کمتر از «فرار» از دست شیرها، سازگارتر برای گورخرها است، بلکه دلیل تکامل

1. principle of indifference

2. *Warrant and Proper Function*

3. Jerry Fodor

4. availability



نیافتن این ویژگی آن است که به‌عنوان یک تغییر اجدادی در انتخاب طبیعی، در «دسترس» نبوده است. با نادیده گرفتن ویژگی دسترس‌پذیری، پلنتینگا فکر می‌کند که انتخاب طبیعی بر مبنای مجموعه‌ای از «انواع قابل تصور»<sup>۱</sup> (به‌لحاظ منطقی قابل تصور) عمل می‌کند، اما این‌گونه نیست [نک: 5].

## ۲-۵. معنای نقض R

پلنتینگا اعتقاد دارد ناقض شدن R توسط N&E، به این معنا است که طبیعت‌باوران تکاملی باید باور خود به هر چیزی، از جمله خود N&E را کنار بگذارند. اما این فراتر از نتیجه واقعی نقض R است. طبق گزاره R، «مقدار زیادی» از باورهای ما درست هستند [13, p. 2]. اگر طبیعت‌باوران تکاملی باید از قبول کردن R ممانعت کنند، این به آن معنا نیست که آنها باید از قبول کردن اکثر چیزهایی که باور دارند نیز امتناع ورزند، بلکه خیلی کمتر از همه آن چیزی است که باور دارند. حتی اگر N&E این ادعا که «حداقل ۹۰ درصد باورهای ما درست هستند» را نقض کند، این نتیجه نمی‌دهد که N&E این ادعای خفیف‌تر را نیز نقض می‌کند که «حداقل ۵۰ درصد باورهای ما درست هستند». پلنتینگا باید نشان دهد که N&E نه فقط R، بلکه همچنین این ادعا که «دست‌کم، اقلیت غیرقابل ملاحظه‌ای از باورهای ما درست هستند» را نیز نقض می‌کند [8, pp. 144-149 and 6, pp. 30-32].

## ۳-۵. وجود شواهد مستقل برای R، رهایی‌بخش خودشکنی N&E

اینکه احتمال R با توجه به N&E، تنها با نادیده گرفتن این امر که R دارای شواهد مستقلی است، قابل تشخیص نخواهد بود. لذا چون R دارای شواهد مستقل است و خود پلنتینگا هم نقضی علیه این استدلال وارد نکرده، احتمال R با توجه به N&E بالا خواهد بود. بنابراین، N&E خودشکن نیست. نتیجه‌ای که در این اشکال ارائه می‌شود آن است که « $P(R/N\&E)$  نامشخص است». و لذا استدلال پلنتینگا مبنی بر اینکه « $P(R/N\&E)$  پایین است»، با شکست مواجه خواهد شد [7, pp. 32-33].

اگر برخی اصول وجود داشته باشند که حکم مستقلی برای R فراهم کنند، در این صورت احتمال « $P(R/N\&E)$  بالا خواهد بود». داشتن حکم مستقل برای R یک امتیاز

1. conceivable variants

مهم است. برهان نووتنی<sup>۱</sup> از آراء پلنتینگا را می‌توان به شکل زیر قرار داد:  
 P1:  $P(R/N\&E)$  نامشخص است. P2: اگر شخصی N&E و P1 را بپذیرد در  
 اعتقادش به R به لحاظ منطقی با تناقض روبه‌رو می‌شود. P3: اگر شخصی در اعتقادش  
 به R با تناقض روبه‌رو گردد، برای هر اعتقاد دیگری که پیدا کند نیز دچار تناقض خواهد  
 شد. نتیجه: N&E خودشکن است.

این فرضیه دارای ابهام است؛ زیرا مقدمه اول تا آنجا که به N&E مربوط می‌شود و  
 هیچ شواهد مستقلی برای R وجود نداشته باشد، نامشخص خواهد بود. برای جلوگیری  
 از ابهام در این استدلال یک فرض جدید توسط پلنتینگا به P2 اضافه شده است:  
 P4: شواهد مستقلی برای R وجود ندارد.

P2': اگر شخصی N&E و P1 و P4 را بپذیرد در باورش به R با تناقض روبه‌رو می‌شود.  
 پلنتینگا برای اثبات P2 و P2' تحلیل‌های مختلفی ارائه می‌دهد که قوت همه‌ی آنها  
 بستگی به P4 دارد. « $P(R/N\&E)$  پایین است»، تنها در صورتی درست خواهد بود که  
 پلنتینگا نشان دهد N&E خودشکن است، در حالی که او نمی‌تواند این کار را پیش از  
 اثبات این امر که هیچ شواهد مستقلی برای R وجود ندارد، انجام دهد. نووتنی در دفاع  
 از R دو استدلال علیه پلنتینگا ارائه می‌دهد: ۱. اینکه R دارای برخی شواهد مستقل  
 باشد، محتمل است. ۲. نامشخص بودن « $P(R/N\&E)$ » به دلیل عدم توجه به وجود  
 شواهد مستقل برای R است، پس اگر این شواهد در نظر گرفته شوند « $P(R/N\&E)$  بالا  
 خواهد بود». و لذا N&E، خودشکن نیست [7, p. 44].

## ۶. دفاع از این استدلال

با مرور و بررسی دقیق آثار پلنتینگا درباره قابلیت اطمینان قوای شناختی، به چند  
 ملاحظه و افزوده خواهیم رسید که به ما کمک می‌کند تا با رویکردی تحلیلی-انتقادی،  
 به ایرادات منتقدان استدلال احتمالاتی‌اش پاسخ دهیم. در دفاع از استدلال پلنتینگا به  
 این موارد باید توجه شود:

### ۶-۱. $P(R/N\&E)$ نه فقط پایین، بلکه پایین یا نامشخص است.

پلنتینگا در کتاب تضمین و کارکرد درست نشان می‌دهد که  $P(R/N\&E)$  پایین یا

1. Daniel D. Novotný

نامشخص است و این امر را با در نظر گرفتن چند زیرمجموعه  $P_i$  انجام می‌دهد که مانع‌الجمع (گردنیامدنی)<sup>۱</sup> و مانع‌الخلو<sup>۲</sup> هستند. این چهار زیرمجموعه راه‌هایی هستند که مسیر ارتباط باور و رفتار را نشان می‌دهند: ۱. شبه‌پدیدارگرایی<sup>۳</sup>: باور به لحاظ علی هیچ ارتباطی با رفتار ندارد، ۲. شبه‌پدیدارگرایی معنایی<sup>۴</sup>: باور ارتباط علی با رفتار دارد، اما صرفاً به دلیل خصوصیات عصبی و فیزیولوژیکی آن و نه در اثر محتوایش، ۳. باور به دلیل محتوایش علت رفتار است، اما ارتباط‌های علی آن نامنتطبق<sup>۵</sup> هستند، ۴. امکان حس مشترک<sup>۶</sup> (از این پس C نامیده می‌شود): باورها به دلیل محتوایشان علت رفتار هستند و ارتباط‌های علی منتطبق دارند. باورها، هم از لحاظ معنایی (یعنی محتوایی) و هم «نحوی»<sup>۷</sup> با رفتار ارتباط علی دارند و نتیجه این ارتباط رفتارهای منتطبق<sup>۸</sup> با محیط است.

پلنتینگا نشان داده که  $P(R/N\&E\&P_i)$ ، به استثنای مورد C، پایین یا نامشخص است و همچنین بیان می‌کند که  $P(R/N\&E\&C)$  خیلی بالا نیست. در گام بعدی این استدلال، او قصد دارد تا مقدار  $P(R/N\&E)$ ،  $P(R/N\&E\&P_i)$  و هر  $P_i$  را معین کند. این امر در قالب یک قاعده میانگین وزنی<sup>۹</sup> پیش می‌رود:  $P(R/N\&E)$  برابر با میانگین وزنی  $P(R/N\&E\&P_i)$  است که در هر مورد با  $P(P_i/N\&E)$  وزن شده است.<sup>۱۰</sup> حساب احتمالی این قضیه، در الگویی این چنین تدوین خواهد شد:

$$P(R/N\&E) = (P(R/N\&E\&P_1) \times P(P_1/N\&E)) + (P(R/N\&E\&P_2) \times P(P_2/N\&E)) + (P(R/N\&E\&P_3) \times P(P_3/N\&E)) + (P(R/N\&E\&P_4) \times P(P_4/N\&E)).$$

پلنتینگا می‌خواهد نشان دهد که  $P(R/N\&E\&C)$  خیلی بالا نیست و آنکه  $P(R/N\&E\&P_i)$  برای هر یک از دیگر  $P_i$ ها پایین است و نتیجه آن خود  $P(R/N\&E)$  پایین یا نامشخص است.

1. mutually exclusive
2. jointly exhaustive
3. epiphenomenalism
4. semantic epiphenomenalism
5. maladaptive
6. common sense possibility
7. syntactic
8. adaptive
9. weighted average principle

۱۰. در دانش آمار، میانگین وزنی یا میانگین حسابی وزنی یا میانگین موزون، نوعی سنجش گرایش به مرکز است، و عبارت است از میانگین حسابی یک مجموعه داده‌های نابرابر و ناموزون. در محاسبه میانگین وزنی یک مجموعه عامل‌های نابرابر، برای هر یک از عامل‌ها، وزن یا ارزش معینی در نظر گرفته می‌شود و سپس آن عامل در وزن معین ضرب می‌گردد. آنگاه جمع این ارقام به دست آمده بر مجموع وزن‌ها تقسیم می‌شود.

در نقد مطرح شده (۴-۱) مخالفتی با ادعای کلی پلنتینگا نشده، مگر در مورد  $P(R/N\&E\&C)$ . پلنتینگا در اینجا دیدگاهش به اشتباه بیان شده که او معتقد است این احتمال پایین است، آنچه در واقع بیان می‌کند آن است که: «در اینجا شخص کاملاً نمی‌داند که دربارهٔ این احتمال که سیستم‌های شناختی‌اش، باورهای صادق ایجاد می‌کند، چه بگوید، اما شاید معقول باشد که آن را تا حدودی بیش از  $1/2$  (۵۰ درصد) تخمین زده شود» [15, p. 227]. سپس با افزودن این پیشنهاد، این مسأله را اصلاح می‌کند که در نظر گرفتن این احتمال نیز نامشخص است. از همه مهم‌تر، در این نقد صرفاً  $P(R/N\&E\&C)$  مورد توجه واقع شده است. اما با توجه به ساختار این استدلال، ممکن است که  $P(R/N\&E)$  پایین یا نامشخص باشد، حتی اگر  $P(R/N\&E\&C)$  خیلی بالا یا به‌طور دقیق‌تر، به همان اندازه دلخواه شما بسیار بالا باشد. از این‌رو، حتی اگر عیب‌جویی و خرده‌گیری آنها دربارهٔ استدلال پلنتینگا در بهترین حالت مقدار نسبتاً بالا برای  $P(R/N\&E\&C)$  را هدف قرار داده باشد، استدلال او آسیبی نمی‌بیند [13, pp. 8-9].

همچنین دربارهٔ اشکال عدم توجه پلنتینگا به صفت دسترس‌پذیری، باید گفت خوب است بدانید که این سلاح در ابتدا برای گورخرها اصلاً موجود نبود، حتی اگر هم بود به گورخرها کمکی نمی‌کرد، چون سُم‌هایشان بسیار بزرگ و گنده‌تر از آن است تا برای چنین اهدافی عمل کنند. حال بیاییم بفهمیم که چگونه استدلال پلنتینگا در واقع فرض می‌کند که انتخاب طبیعی روی مجموعه‌ای از گونه‌های ممکن و قابل تصور تأثیر می‌گذارد. برای مثال، یک نوع قابل تصور آنکه، موجودات یک تمدن پیشرفته در جایی دیگر در این کهکشانش نسبت به نیاکان جنوبی‌کی‌آسای<sup>۱</sup> ما احساس ترحم می‌کنند که در تاریکی معرفتی زندگی می‌کردند و با کمی مهندسی مجدد ژنتیکی، قوای شناختی قابل اطمینان را به آنها اعطا می‌کنند. آنچه استدلال تکاملی علیه طبیعت‌گرایی فرض می‌کند تنها آن است که احتمال معرفتی باورهای کاذب (یا پیشگویی‌ها یا هر آنچه که زمینه‌ساز باور مناسب باشد) موجود بوده تا انتخاب طبیعی، کمتر از باورهای صادق موجود نباشد. و این به‌وضوح قابل قبول به‌نظر می‌رسد: نکتهٔ اصلی واقعی که باید به آن بیاندیشیم آن است که هر زمان که باورها موجود باشند، زمانی است که در آن هم

۱. جنوبی‌کی‌آسا (Australopithecine) به گونه‌های منقرض‌شده در سَرده‌های جنوبی‌کی‌آسه گفته می‌شود. این گونه‌ها در دوران پلیو-پلیستوسن (Plio-Pleistocene) (۲,۵ تا ۱,۵ میلیون سال پیش) می‌زیسته، روی دو پا راه می‌رفته‌اند و دندان‌هایی شبیه انسان داشتند (Mai and other, 2005: 45).

باورهای صادق و هم کاذب موجودند. از سوی دیگر، شخصی که این پیش فرض را مورد تردید قرار می‌دهد، احتمالاً تصور می‌کند  $P(R/N\&E\&C)$  نامشخص است که این نیز مطابق با استدلال تکاملی پلنتینگا علیه طبیعت‌گرایی می‌باشد [12, PP. 292-293].

## ۲-۶. اگر $(N\&E)$ و $P(R/N\&E)$ پایین یا نامشخص باشد، آیا شکستی برای $R$ است؟

بیان شد که «با این همه، افرادی که به  $N\&E$  باور دارند، ممکن است دلایل دیگری برای باور به  $R$  داشته باشند. مثلاً، آنها ممکن است استدلال کنند که  $R$  گزاره‌ای پایه است که نیازی به حمایت نظری ندارد، یا آنکه  $R$  اعتبار معرفتی خود را از چیزی غیر از نظریه طبیعت‌باوری تکاملی می‌گیرد». آنها واقعاً ممکن است به هر دو استدلال باور داشته باشند و شاید بر این کار برحق هم باشند. اما این واقعیت،  $R$  را از نقض طبیعت‌باوران دور نگه نمی‌دارد. باور ما مبنی بر اینکه گوسفندی را می‌بینیم یک گزاره پایه است که نیازی به حمایت نظری ندارد؛ با این وجود، می‌توان ناقضی برای آن به دست آورد (همان‌طور که وقتی یک چوپان به ما در مورد گوسفند می‌گوید آنچه می‌بینیم فقط یک سگ گله است که از این فاصله مانند یک گوسفند جلوه می‌کند). بنابراین، دستیابی به ناقضی برای باوری که به روش پایه دارید، کاملاً امکان‌پذیر است. به همین روش، ممکن است تصور شود  $R$  یک گزاره پایه است که نیازی به حمایت نظری ندارد. با این وجود، باور طبیعت‌باوران به  $(N\&E)$  و  $P(R/N\&E)$  پایین یا نامشخص است، کاملاً می‌تواند ناقضی برای آن فراهم کند. به همین ترتیب، این واقعیت که  $R$  صلاحیت و شرایط لازم معرفتی خود را از  $N\&E$  اخذ نمی‌کند، آن را از نقض نجات نمی‌دهد. به عنوان مثال، من معتقدم که  $XX$  را مصرف کرده‌ام، ماده‌ای که معتقدم گاهی باعث اعتمادناپذیری حاد می‌شود؛ همچنین اعتقاد دارم که  $(XX)$  مصرف  $P(R/XX)$  پایین یا نامشخص است. سپس با توجه به اعتقاد، ناقضی برای  $R$  دارم، اما مطمئناً صلاحیت معرفتی خود را از باورم مبنی بر اینکه «من  $XX$  را مصرف کرده‌ام»، نگرفته‌ام. بنابراین، همچنان  $(N\&E)$  و  $P(R/N\&E)$  پایین یا نامشخص است و این طبیعت‌باور را با ناقضی برای  $R$  مواجه می‌کند [12, p. 293; 14, p. 225].

همچنین بیان شد که افراد معتقد به  $N\&E$  نباید توجه کنند که نامشخص بودن این احتمال برای آنها، دلیلی برای ردّ  $R$  است. گمان می‌کنیم کسانی که توأمان معتقد به «نظریه نسبیت خاص» ( $A$ ) و «پرواز پروندگان» ( $B$ ) بوده و به خوبی با آنها آشنا هستند، نمی‌دانند که

باید چه مقدار و ارزشی به این اختصاص دهند: (پرواز پرندگان، نسبت خاص) P. به نظر می‌رسد نکته اینجا است که طبیعت‌گرایان اعتقاد دارند پلنتینگا به این گزاره باور دارد:

۱. برای هر یک از گزاره‌های A و B، اگر  $P(B/A)$  نامشخص باشد، پس A ناقضی برای B است.

این گزاره‌ای نادرست است و استدلال پلنتینگا فرض نمی‌کند که این گزاره درست است. مواردی مانند این وجود دارد که A ناقضی برای B است و مواردی هم هستند که این‌گونه نیستند، مورد پلنتینگا حالت دومی است.

به نظر می‌رسد که موافقان طبیعت‌گرایی فکر می‌کنند که بی‌اطلاعی احتمالاتی هرگز راهنمایی برای باور نیست: «اصل بی‌تفاوتی معیوب و ناقص است؛ زیرا ادعای به دست آوردن احتمالات از جهل و بی‌اطلاعی دارد. آغاز استدلال پلنتینگا این اشتباه اضافی را نیز دارد که بی‌اطلاعی احتمالاتی (یعنی ندانستن مقدار تخصیص داده شده به یک احتمال)، راهنمایی برای باور است» [4, P. 124]. اما مطمئناً بی‌اطلاعی گاهی راهنمایی برای باور است. در این مورد خاص، بی‌اطلاعی شما از  $P(A/B)$  دلیلی خوب برای این باور نیست که مثلاً  $P(A/B)$ ، ۲۳ است. اما موارد جزئی کمی وجود دارد. برای مثال طبق عادت، من فرض می‌کنم که دماسنج T را که خریده‌ام، قابل اطمینان است. سپس به من می‌گویید که این دماسنج در کارخانه F ساخته شده است که مالک لادایت<sup>۱</sup> آن قصد دارد تمام تلاش خود را برای ناامید کردن جامعه صنعتی مدرن با ساختن ابزارهایی انجام دهد که بسیاری از آنها غیرقابل اطمینان هستند، اما شما ضریب اعتمادپذیری به ابزارهای اعتمادناپذیر تولیدشده توسط کارخانه را نمی‌دانید. اگر (T اعتمادپذیر است/T) در F ساخته شده است (P)، آنگاه P برای شما نامشخص است، همان‌طور که اگر به شما باور داشته باشم برای من هم این باور نامشخص خواهد بود. برای من، این پیش‌فرض اولیه یک ناقض برای این گزاره می‌سازد که «T قابل اعتماد است»، و تاحدی به دلیل بی‌اطلاعی از یک احتمال، ناقضی برای آن است [15, p. 294].

۱. Luddite یک جنبش اجتماعی از صنعتگران نساجی در بریتانیای قرن نوزدهم که در برابر تغییراتی که بر اثر انقلاب صنعتی ایجاد شده بود، از طریق تخریب ماشین‌آلات بافندگی اعتراض کردند. آنها احساس می‌کردند که این تغییرات باعث از دست رفتن شغل‌شان می‌شود و شیوه‌های زندگی آنان را تغییر خواهد داد.

### ۳-۶. ناقضی برای همه باورها؟ فهم نادرست از مفهوم نقض R

همچنین بیان شده است که حتی اگر ناقضی برای R داشته باشم، لزوماً ناقضی برای بیشتر باورهاییم ندارم: «حتی اگر N&E این ادعا که «حداقل ۹۰ درصد باورهای ما درست هستند» را نقض کند، این نتیجه نمی‌دهد که N&E این ادعای خفیف‌تر را نیز نقض می‌کند که «حداقل ۵۰ درصد باورهای ما درست هستند». پلنتینگا باید نشان دهد که N&E نه فقط R، بلکه این ادعا که «دست کم، اقلیت غیرقابل ملاحظه‌ای از باورهای ما درست هستند» را نیز نقض می‌کند» [8, pp. 144-149].

اما پلنتینگا چرا باید این را نشان دهد؟ او موافق است که «(E&N) و (P(R/N&E) پایین یا نامشخص است»، اما این گزاره، ناقضی صریح و مستقیم بر این باور ارائه نمی‌دهد که دست کم ۵۰ درصد از باورهای ما صادق هستند. اما چگونه می‌توان به طبیعت باوران کمک کرد؟ به نظر می‌رسد در اینجا موافقان طبیعت‌گرایی ادعای اشتباهی دارند که اگر شما نقضی برای این گزاره نداشته باشید که ۵۰ درصد از باورهای شما صادق باشد، پس ۵۰ درصد باورهای شما به گونه‌ای است که شما برای آنها یک نقضی ندارید. اما به هیچ وجه چنین نتیجه‌ای به دست نمی‌آید. من هنوز هم برای هریک از اعتقادات خود یک ناقض دارم، حتی اگر هم باور داشته باشم که ۵۰ درصد از آنها صادق هستند و حتی اگر ۵۰ درصد از آنها نیز واقعاً صادق باشند. من کتابی معتبر در مورد زیست‌شناسی تکاملی را خوانده‌ام، طبیعتاً به اندازه کافی به آنچه می‌خوانم، باور دارم. نویسنده سپس به من می‌گوید که حداکثر ۵۰ درصد مطالب نوشته شده در صفحه ۴۵ کتاب نادرست است، اما به من نمی‌گوید کدام یک از آنها کاذب هستند. اگر اطلاعات مرتبط دیگری نداشته باشم، هیچ یک از این مطالب را باور نمی‌کنم، حتی اگر باور کنم که دست کم ۵۰ درصد از آنها درست هستند.

در یک نمونه دیگر همان دماسنج T را به یاد آورید. به من می‌گویید که صاحب کارخانه، T را به گونه‌ای طراحی کرده است که ۵۰ درصد قرائت‌های آن درست و ۵۰ درصد نادرست باشد. اگر من به شما باور داشته باشم و منبع دیگری از اطلاعات مربوط نداشته باشم، من برای هر یک از باورهایی که بر اساس قرائت دماسنج ایجاد کردم، ناقضی دارم، حتی اگر باور داشته باشم که نیمی از آنها درست هستند [12, p. 295].

### ۴-۶. مشکل، شواهد برای R نیست.

در اشکال نووتنی از نظر پلنتینگا مشکل عدم وجود شواهد کافی برای R نیست، تا به

شکل منطقی به آن باور کنیم. پلنتینگا نیازی به اثبات این امر نمی‌بیند که هیچ شواهد مستقلی برای  $R$  وجود ندارد. واقعیت این است که شواهدی برای  $R$  نیاز نداریم و این بیانیۀ خوبی است چون به نظر می‌رسد امکان ندارد شواهدی برای آن فراهم کنیم، حداقل تا زمانی که به آن شک داریم. ما  $R$  را به‌طور طبیعی در نظر گرفته و به‌عنوان یک عامل شناختی قبول داریم لذا کاملاً منطقی است به آن باور داشته باشیم البته طبق یک روش بنیادی و نه شواهد گزاره‌ای. قوای شناختی به‌طور طبیعی برای موجود قابل اعتمادند، شواهد مستقل باید بتوانند در عملکرد موجود تأثیرگذار باشند تا بتوان ضرورت وجود آنها را تبیین کرد. رفتار موجود به‌نحو منطقی تأثیر مستقیم از باورهای آن دارد و نه شواهد مستقل برای آن باور. از طرفی تأثیر این شواهد بر رفتار موجود زنده باید به‌طور دقیق بررسی شود، تا نشان داده شود که چه مقدار در بروز رفتاری خاص از موجود نقش دارند. نُووتنی در مقاله خود به این شواهد اشاره کرده اما نحوه تأثیر آنها بر رفتار موجود و نیز درستی و نادرستی این شواهد مدنظر او نبوده است. می‌توان گفت که پیش‌فرض اندیشه نُووتنی بر تکامل کور و بی‌هدف مبتنی است لذا در نگرش او تنها عامل مهم برای موجود، افزایش شانس بقا است نه درستی و نادرستیِ باورها [11, pp. 44-45].

نُووتنی دفاعیه‌ای که پلنتینگا از برهانش ارائه می‌دهد را در دو سناریو قرار می‌دهد. پلنتینگا ابتدا از ما می‌خواهد موجوداتی فرض کنیم که در همه جنبه‌های معقول رفتار، مشابه ما هستند، که توسط خدا ایجاد نشده‌اند اما به‌طور کامل توسط نظریۀ تکامل فعلی، تکامل یافته‌اند: S1: باورهای موجودات تأثیری بر رفتار آنها ندارند. طبق این سناریو « $P(R/N\&E)$  پایین است». S2: باورهای موجودات بر رفتار آنها تأثیرگذارند و انطباقی نیز هستند.

نُووتنی معتقد است  $P(R/N\&E)$  برای این احتمال می‌تواند بالا باشد، اما پلنتینگا در این امر با او موافق نیست. از نظر پلنتینگا بسیاری از باورها با امیال ترکیب شده‌اند و همین امر سبب شده رفتاری سازگارانه تولید کنند، که شامل بسیاری از باورهای غلط باشد. لذا احتمال کلی از دو سناریو اگر کنار هم جمع شوند، پایین خواهد بود. و از آنجاکه این احتمال برای موجودات فرضی پایین است، برای ما هم به این شکل خواهد بود.

## ۷. نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش، دفاع از استدلال بی‌زی در مسأله اطمینان‌بخشی قوای شناختی در



مقابل طبیعت‌گرایی تکاملی بود. ما نشان دادیم که با نگاهی تحلیلی، تکمیلی و انتقادی به موارد اختلاف دیدگاه‌های این دو، می‌توان از استدلال احتمالاتی دفاع کرد. نتایج این دفاع عبارتند از: ۱. اگر احتمال اطمینان‌بخشی قوای شناختی به شرط طبیعت‌گرایی تکاملی ( $P(R/N\&E)$ ) پایین هم باشد در نظر طبیعت‌گرایی این موجب باور نکردن اطمینان‌بخش بودن قوای شناختی، توسط طرفداران طبیعت‌گرایی تکاملی نخواهد شد. علاوه بر این، کسانی که به طبیعت‌گرایی تکاملی باور دارند، ممکن است دلایل دیگری برای باور به اطمینان‌بخشی قوای شناختی داشته باشند. در جواب باید گفت انتساب اینکه احتمال اطمینان‌بخشی قوای شناختی به شرط طبیعت‌گرایی تکاملی، پایین است به دیدگاه پلنتینگا نادرست است. آنچه او بیان می‌کند آن است که گرچه از احتمال صدق سیستم‌های شناختی اطلاعی نداریم، اما شاید معقول باشد که آن را تا حدودی بیش از  $1/2$  (۵۰ درصد) تخمین بزنیم که احتمال پایینی است. در ادامه حتی این بیان خود را اصلاح می‌کند و این احتمال را نامشخص در نظر می‌گیرد. لذا به نظر می‌رسد دیدگاه او به‌درستی فهم نشده است.

۲. برخی بیان کرده‌اند که حتی اگر ناقضی برای اطمینان‌بخشی قوای شناختی داشته باشیم، لزوماً ناقضی برای بیشتر باورهای مان نداریم. برای مثال، اگر طبیعت‌گرایی تکاملی این گزاره را که «دست کم ۹۰ درصد باورهای ما درست هستند» را نقض کند، این نتیجه را نمی‌دهد که طبیعت‌گرایی تکاملی این گزاره ضعیف‌تر را نیز نقض می‌کند که «دست کم ۵۰ درصد باورهای ما درست هستند». از این‌رو، اگر بپذیریم که ناقض شدن قابلیت اطمینان قوای شناختی توسط طبیعت‌گرایی تکاملی به معنای کنار گذاشتن باور به هر چیزی، از جمله خود طبیعت‌گرایی تکاملی است، نتیجه‌ای فراتر از نتیجه واقعی نقض اطمینان‌بخشی قوای شناختی گرفته‌ایم. به نظر می‌رسد در اینجا طبیعت‌گرایان گزاره نادرستی دارند که «اگر شما نقضی برای این گزاره نداشته باشید که ۵۰ درصد از باورهای شما صادق باشد، پس ۵۰ درصد باورهای شما به‌گونه‌ای است که شما برایشان ناقضی ندارید». از نظر پلنتینگا گزاره بالا به‌هیچ‌وجه چنین نتیجه‌ای به‌دست نمی‌دهد. او اعتقاد دارد اگر چنین گزاره‌ای درست باشد هنوز هم برای هر یک از باورهای خود ناقضی داریم، حتی اگر باور داشته باشیم که ۵۰ درصد از آنها صادق هستند و حتی اگر ۵۰ درصد از آنها نیز صادق باشند. در نتیجه، برای هر یک از باورهایی که بر اساس احتمال ناقض بودن اطمینان‌بخشی قوای شناختی ایجاد شده، احتمال وجود ناقضی برای هر یک ممکن خواهد بود، حتی اگر باور داشته باشیم که

نیمی از آن باورها درست هستند. از این‌رو، قابلیت اطمینان‌بخش بودن قوای شناختی در زندگی نقش مهمی دارند.

۳. برخی اعتقاد دارند، نامشخص بودن احتمال قابلیت اطمینان قوای شناختی به‌شرط طبیعت‌گرایی تکاملی، به‌دلیل عدم توجه به وجود شواهد مستقل برای اطمینان‌بخشی قوای شناختی است، پس اگر این شواهد در نظر گرفته شوند، «احتمال اطمینان‌بخشی قوای شناختی به‌شرط طبیعت‌گرایی تکاملی، بالا خواهد بود». و در نتیجه طبیعت‌گرایی تکاملی، خودشکن نخواهد بود. پلنتینگا در پاسخ معتقد است در پایین بودن قابلیت اطمینان قوای شناختی در ترکیب طبیعت‌گرایی و تکامل، مشکل عدم وجود شواهد کافی برای اطمینان‌بخشی قوای شناختی نیست؛ زیرا تا زمانی که به قابلیت اطمینان قوای شناختی شک داریم، امکان ندارد بتوانیم شواهدی برای آن فراهم کنیم. از دیدگاه پلنتینگا اطمینان‌بخشی قوای شناختی به‌طور طبیعی فرض گرفته شده و به‌عنوان عامل شناختی آن را پذیرفته‌ایم، بنابراین، باور به وجود قابلیت اطمینان قوای شناختی برخلاف ادعای طبیعت‌گرایی تکاملی، کاملاً منطقی است و نیاز به شواهد ندارد.

## منابع

- [1] Churchland, P., (1987), "Epistemology in the Age of Neuroscience", *Journal of Philosophy* 84, pp. 544-53.
- [2] Dawkins, Richard, (2006), *The God Delusion*, Bantam Press, London.
- [3] Dennett, Daniel and Plantinga, Alvin, (2010), *Science and Religion: Are They Compatible?* Oxford University Press.
- [4] Fitelson, B. & Sober, E., (1988), "Plantinga's Probability Argument Against Evolutionary Naturalism", *Pacific Philosophical Quarterly*, pp. 115-129.
- [5] Fodor, J. (1997), "Is Science Biologically Possible?", unpublished manuscript of the 1998 Benjamin Lecture at the University of Missouri.
- [6] Maher, P. (1993), *Betting on Theories*, Cambridge: Cambridge University Press.
- [7] Novotný, D., D. (2007), *How to Save Naturalism from planting?* *Organon F*, No. 14, 1, pp. 32-48.
- [8] Otte. R. (2002), "Conditional Probabilities in Plantinga's Argument", in *Naturalism Defeated*, ed. James Beilby, New York: Cornell University Press. pp. 135-149.
- [9] Plantinga, A., (2011). *Where the Conflict Really Lies*, Oxford University Press, Inc, New York.
- [10] Plantinga, A., (2009), "How Naturalism Implies Skepticism", *Readings in Philosophy of Religion*, (2009). Zagzebski, Linda (ed), Blackwell Publishing Ltd, United Kingdom.
- [11] Plantinga, A., (2008), *Knowledge of God* (with Michael Tooley), Oxford: [Blackwell](http://www.blackwell.com).
- [12] Plantinga, A., (2003), "Probability and Defeaters", *Pacific Philosophical Quarterly* 84, pp. 291-298.
- [13] Plantinga, A., (2002), "The Evolutionary Argument against Naturalism: An Initial Statement of the Argument", *Naturalism Defeated?* Beilby, James (ed), Cornell University Press, United State of America, pp. 1-12.
- [14] Plantinga, A., (2000), *Warranted Christian Belief*, New York: Oxford University Press.
- [15] Plantinga, A., (1993), *Warrant and Proper Function*, Oxford University Press, Inc. United State of America.